

دفاع از سلطنت مطلقه، تأملی بر اندیشه ذوالریاستین

□ دکتر غلامحسین زرگری نژاد

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

چکیده

میرزا قاضی محمدجعفر یزدی، مشهور به ذوالریاستین از صوفیان اندرنامه نویس دوره ناصری است. او در رساله وجوب دعای شاهنشاه به دفاع از سلطنت مطلقه ناصرالدین شاه برآمد. ذوالریاستین در همین راستا با تأکید بر ضرورت اطاعت ورزیدن مردم از پادشاه، هرگونه اندیشه اعتراض و عصیان را نامشروع می‌داند. بحران‌های سیاسی-اقتصادی دوره ناصری که ربطی وثیقی با قدرت مطلق العنانی پادشاه داشت، عصیان‌های گسترده‌ای را زمینه‌ساز شد. قیام تنباکو نمود آشکار این وضعیت بود. ذوالریاستین در واکنش به آن قیام به تلاش نظری در دفاع از بنیادهای سلطنت و شخص پادشاه برآمد، اما تلاش نظری او دیگر اعتباری نداشت. کلید واژه‌ها: تصوف، اندرنامه‌نویس، سلطنت مطلقه، مشروعیت، بحران سیاسی

ذوالریاستین، اعتقاد به وجوب و ضرورت دعای شاهنشاه

میرزا قاضی محمدبن جعفر سریزدی، ملقب به ذوالریاستین، یکی از درویش مداح سلطنت ناصری است. او که به ادعای خویش تمام عمر خود را صرف کسب علوم ظاهری و باطنی کرده است، پس از هفت دهه زندگی و مدتی شاگردی نزد حاج ملاهادی سبزواری، سرانجام در سال ۱۳۱۲ در گذشت. تنها اثر او رساله‌ای است خطی به نام: «در بیان دلایل و براهینی که باعث وجوب دعای شاهنشاهی می‌باشد» متأسفانه از تاریخ تألیف این رساله اطلاعات دقیقی در دست نداریم و فقط به استناد یک اشاره مؤلف به واقعه ژری (۱) می‌توانیم بگوئیم که وی رساله خویش را بعد از ۱۳۰۹ قمری و قریب هفتادسالگی خود در ایام افسردگی روحی و هجوم بلا و محنت بر او، تألیف کرده است. او همه این

مسائل را چنین تشریح می‌کند:

«چنین گوید حقیر فقیر سراپا تقصیر، میرزا محمد ملقب به لقب ذوالریاستین، که روزگارش چون زلف خوبان آشفته و جمیع کمالاتش در حجاب پریشانی نهفته، از سواد سودی ندیده و از خط حظی نبرده است... و قریب هفتاد سال عمر تلف کرده، بعضی را در مدرسه به علوم ظاهریه مشغول بوده و بعضی را در سیاحت و جهانگردی بسر برده... و بعضی دیگر عمر به غفلت و نادانی، چنانچه قهراً چندسالی است که از شدت پیری و ضعف و ناتوانی که از تراکم هموم و غموم حدوث وقایع و وقوع حوادث، ترادف بلیات و تصارف رزّیات، رخساری زرد و دلی پر درد دارد و آنی از مکاید روزگار و مکاره گردش لیل و نهار نیاسوده و همیشه به نوعی از انواع بلا و محنت و رنج و تعب از امراض جسمانی و تکدرات روحانی و جفای اهل زمان، بی‌رفایی دوستان [گرفتار است] (۲)

مؤلف در باب انگیزه تألیف کتاب خویش می‌نویسد که چون «اباً عن جد درویش زاده بوده و علیرغم مجلس بودن به لباس اهل ظاهر، سر سلسله‌اش به ابوالحسن خرقانی می‌رسد، به حکم وصیت پدر و به موجب دستورالعملی که او برای اولاد خویش گذاشته، وظائفی داشته‌اند که از جمله آنهاست: اگر در این بین [به هنگام سیاحت] شخص باذل کاملی را دیدند و صفات خدا پسندی از او بروز کرد، اگر کتابی بنویسند، در آن کتاب (۳) حالات پسندیده او را بنویسند تا دیگران از آن صفات یاد گیرند.» (۴)

ذوالریاستین قریب هفتاد سال، چنین فردی را نمی‌یابد و درست در نسبت به پیری است که: «ولی النالنعیم کل ظل الله الممدود، پادشاه اسلامیان پناه» را می‌بیند و به اندیشه می‌افتد تا به وصیت پدر در این زمینه عمل کند (۵) این انگیزه به موجب آنچه وی در صفحه بعد نوشته است، انگیزه ظاهری مؤلف بوده است. او انگیزه اصلی را با ساده‌دلی آشکاری که در سراسر کتابش، حتی تمام دلائل و براهین او در وجوب پادشاه و سایر مباحث کتاب هویدا است، چنین نوشته است.

«در تحریر و ترغیب دعای پادشاه اسلامیان پناه، خلدالله ملکه، دام دولته، مخصوصاً این داعی دولت خواه دعاگوی حقیقی پادشاه که کسی بقدر حقیر قدر نعمت وجود مبارک را نمیداند و بر طبق آن در لیالی، خصوصاً در اسحار که مظان استجابت دعا در آن وقت می‌رود و موافق اخبار و آثار که از شدت فردای روز، (۶) خرده طلبکارها که به جهت هفتاد تومان، یکی سه تومان یکی تومان، کمتر بیشتر به قدر بیست و پنج نفر می‌شوند، (۷) هر

کدامی روزی یک دفعه مطالبه نمایند ملاحظه بفرمایند بر این پیر شکسته آخوند عاجز از کار افتاده چه می‌شود و چه می‌گذرد. اقلأً به خیال اینکه این کتاب تمام می‌شود و تقدیم حضور مبارک می‌شود از این خرده قرض آسوده می‌شوم، به این نیت در کمال آسودگی در گوشه خانه می‌نشینم و می‌نویسم به واسطه امنیت است.» (۸)

با عنایت به این انگیزه واقعی مؤلف، در تألیف رساله خویش و نیز با قلت سطح دانش منطقی و عقلی وی، نویسنده طبعاً به هیچ قید دینی و علمی مقید نبوده و بنابراین می‌توانسته‌ایم نوشته او را از شمار تألیفاتی که اندیشه‌های واقعی سیاسی این دوران را عرضه می‌دارند، خارج کنیم، اما علیرغم این واقعیت رساله ذوالریاستین از دو جهت شایسته توجه است: نخست از آن جهت که نمونه‌ای از ادبیات سیاسی تملق‌آمیز دوره ناصری را نشان می‌دهد و دیگر آنکه حاوی برخی از دلائل رایج در برخی افکار در ضرورت استمرار سلطنت است. درست به همین دلایل مروری خواهیم داشت به محتوای رساله و اندیشه‌های مطروحه در آن.

۱- صفات ناصرالدین شاه بر اندیشه ذوالریاستین

نویسنده رساله خویش را بعد از عبارت افتتاحیه، به ذکر صفاتی برای ناصرالدین شاه اختصاص می‌دهد که نه تنها با صفات و جایگاه واقعی شاه انطباق ندارد، بلکه با صفات هیچ‌پادشاهی در هر حد از اقتدار و کمال نیز منطبق نیستند. می‌دانیم که توصیف مبالغه‌آمیز شاه، در برخی اندرزنامه‌های قبلی و مقدمه برخی از کتاب‌های فقهی و اخلاقی علما وجود داشته و معمول بوده است، اما آنچه ذوالریاستین آورده تملق‌گویی مطلق و افسارگسیخته‌ایست که تنها شاعران مداح در آن مسیر گام زده‌اند. برخی از صفات و خصایص ناصرالدین شاه در رساله مورد بحث به قرار زیرند:

«فروزنده مهر آسمان معدلت، سلطان سلاطین عالم، بدر منیر نه رواق هفت نطق چهار علم، فرمانفرمای طوائف امم ملک و حشم و مفتر قهرمان سیأتی و ماضی مظهر عدل و قهر حکم قدر و قضا، مصباح مشعشع مشکوه نفوس طاهره بیضاء، مشید ارکان شریعت غرا، سالک مسالک حق الیقین، و المعارج سر نور المبین حافظ شریعت سید المرسلین، ضباط طریقه ائمه طاهرین، ظل الله الممدود فی السموات و الارضین، ناصر ملت و دین، کاسر اعلام الکافرین، قهرمان الماء و طین ناجی ظلم و کین، مولی الملوک العرب و العجم، ملجأ سلاطین کامکار، ملاد خواقین ذوی‌الاقتدار، ممهد قوانین عدل و انصاف،

مخرب مبانی جور و اعتساف، مؤسس شریعت غرا، ناصر ملت بیضاء، مظهر الاسماء و نزل من القرآن و السماء، عدو بخش کشور گشا، مخزن اسرار الهی، آرایش دهنده مملکت ایران السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان، خلد الله ملكه و امطرا الله العالمین سحاب عدله و احسانه»

۲- دلایل وجوب دعای پادشاه

انتشار اندیشه عدم مشروعیت سلطنت در دوره ناصری، باعث شده است تا ذوالریاستین ابتدا نادرست بودن این عقیده را بیان کند و سپس به ذکر دلایل وجوب دعای پادشاه مبادرت ورزد. حد اعلاهی استدلال وی که قلت خرد و منطق او را نشان می‌دهد چنین است:

«بعضی از مردم جاهل نادان چنان می‌دانند که پادشاه در شرع محترم نیست ولی اشتباه است. اگر فی‌الجمله تعقل نمایند و فکر کنند و محسنات و فوایدی که در وجود مبارک مندرج است و همه آن و اوقات آن فیوضات به تمام عالم می‌رسد.» (کذا فی الاصل) ۹

ذوالریاستین پس از ارائه این استدلال در نادرستی عدم مشروعیت سلطنت می‌نویسد که: «چون داعی دولت قاهره به نحو اکمال معرفت در حق پادشاه زمان بهم رسانیده، دعای پادشاه را واجب می‌داند باید دلایل و برهانی که بر طبق ادعای خود دارم بیان نمایم تا دیگران هم در مقام دعاگویی اقدام نمایند و مرقبات و دلایل خود را با محسنات مخصوصه اعلیحضرت اقدس همایونی در چند باب ذکر می‌نماید: (۱۰)

خلاصه دلایل اولیه نویسنده در وجوب دعای پادشاه به قرار زیر است:

۱- دعای پادشاه ضروری است، چون پادشاه منصوب از جانب امام علیه‌السلام است و منظور نظر امام است؛

۲- چون پادشاه نظر کرده لطف پروردگار عالمیان است؛

۳- چون مدار امر تمام طوایف و آسایش آنها از پرتو وجود پادشاه است؛

ذوالریاستین که در حقیقت ادعاهای خود را با نام «دلایل» آورده و کمترین دلیلی برای ادعاهای خود، (یا حداقل دو ادعای مباین با باور اهل شریعت) ارائه نمی‌کند، عقیده دارد که دعای پادشاه بر علماء، تمام تجار، همه بازاریان، زنها، صحرانشینان، مکاری‌ها، مالدارها نیز واجب است. چنین است تفضیل سخن او و دلایل وی:

« دعای پادشاه بر علماء، واجب است که به واسطه این وجود مبارک در محافل و مجالس و مدارس به آسودگی خاطر به امر مذاکره علمیه و ترویج دین مبین مشغول هستند. دعای پادشاه بر فرد فرد حضرات تجار لازم و واجب است که اینها در کمال آسودگی در کاروانسراها قرار و آرام گرفته به داد و ستد و معامله مشغول هستند. دعای پادشاه بر فرد فرد اهل بازار هر کدام به کاری و کسبی از قبیل کلاه‌دوزی، کفش‌دوزی و خیاطی و خورده فروشی، نانوايي، بقالی، عطاری و غیر از سایر چیزهای دیگر مشغولند و تحصیل معاش می‌نمایند [لازم است]. [دلیل؟]. دعای پادشاه بر زنها لازم و واجب است که اینها شوهرهای ایشان می‌روند از خانه‌ها بیرون و اینها در کمال آسودگی خاطر به امر خانه‌داری مشغولند. دعای پادشاه واجب و لازم است بر صحرانشین‌ها و بادیه نشین‌ها که اینها به واسطه امنیت در بیابان چادر زده، در کمال آسودگی به سر می‌برند. دعای پادشاه بر طایفه مکاری‌ها و مالدارها لازم و واجب است که اینها در بیابان چه شب، چه روز از ولایت به ولایت انواع اقسام اجناس حمل می‌نمایند. در کمال آسودگی دو نفر، سه نفر، ده نفر، کمتر، بیشتر، ایاب و ذهاب می‌نمایند، کسی به واسطه امنیت متعرض آنها نیست.» (۱۱)

ماحصل و یگانه دلیل ذوالریاستین در اعلام وجوب دعا به جان پادشاه، چنانکه در آخرین عبارت مطلب بالا، انعکاس دارد، امنیت حاصله از حکومت اوست. افزون بر ضعف استدلالی نویسنده، ضعف او در استمرار منطقی نوشتار باعث شده است که وی این بحث خویش را ناتمام نهاده و قبل از بیان دلایل دیگر که در خلال مباحث پراکنده بعدی آمده است، به سراغ ذکر امتیازات و اختصاصات و صفات پسندیده پادشاه که خداوند عالم به وی مرحمت فرموده برود. او امتیازات مذکور را ذیل عنوان «در پراهین وجوب دعای پادشاه» آورده است. خلاصه امتیازات، اختصاصات و صفات پسندیده پادشاه در اندیشه ذوالریاستین به شرح زیرند:

پادشاه به خداوند عالمیان توکل دارد؛

پادشاه به ائمه طیبین توسل دارد؛

پادشاه عطوف و مهربان است؛

پادشاه خوشبخت، خوش نیت، خوش احوال، خوشرو، خوش رکاب است و در مملکت او

فراوانی وجود دارد؛

پادشاه فرزانه و جوانمرد است؛

پادشاه کاردان و حکمران است؛

پادشاه دارای فخر، افتخار، جلال و اقبال، قدرت کمال و جمال، آراسته و خوش‌یمن

است و در تمام مدت سلطنت او جنگی رخ نداده است؛

پادشاه مروج احکام است و ضمن احترام به علماء به ایشان انعام و تیول می‌دهد؛ (۱۲)

بی‌گمان ذوالریاستین، در بیان تمام صفات مذکور، قصد مداحی داشته و از واقع‌گرایی فاصله زیادی گرفته است، اما تنها سخن نسبتاً درست او، که می‌توان گفت که هم انعکاس بخشی از اندیشه اجتماعی است و هم حساسیت و اهمیت آرامش را در جامعه ایران منعکس می‌کند و هم نشانه‌ای از رنج عمیق ایرانی از قرن‌ها ناامنی در مملکت است، همین آخرین سخن او در امنیت کلی جامعه و پایان جنگ‌های مستمر است. جنگ‌هایی که موجب می‌شد تا مردم هر ستمی را در مقایسه با گستردگی مظالم بشمارند. نمونه‌هایی از گزارش ناامنی کشور را از رساله ذوالریاستین می‌آوریم. امنیت کلی دوره ناصری در قیاس با ناامنی‌های قبلی، تنها از دیدگاه ذوالریاستین حائز اهمیت و دلیل ستایش و حمایت ناصرالدین شاه نیست. غالباً حامیان شاه در آثار خود به این «نعمت» توجه کرده و آن را ستوده‌اند. بدیهی است درک اهمیت موضوع در تأمل تئوریک میسر نیست، باید اهمیت موضوع را اولاً در پیوند با عینیت فهمید، ثانیاً در پرتو خاطره تاریخی جامعه ایرانی از تداوم ظهور و افول فرمانروایان و جنگ‌های مستمری که از آغاز دوره ترکان تا دوره ناصری با فراز و نشیب‌های خاص خود، جریان داشته است، دریافت.

گزارش ذوالریاستین از ناامنی‌های صدر دوره قاجاریه، چنین است:

«کی می‌تواند فوائد و ثمراتی که خداوند عالم در نهاد و وجود مبارک پادشاه قرار داده

احصا کند و بشمرد و این چند فقره از جهت اینکه بر بعضی حالی شود، اظهار و نوشته شد که اگر بگویند دعای پادشاه واجب است بدانند از چه جهت است. اگر کسی در زمان فوت خان مغفور در اصفهان بوده، معنی ناامنی را فهمیده. تا مدتی راه‌ها و طرق‌ها [کذا فی الاصل] مسدود [بود] که اگر کسی جرأت عبور و آمد و شد نداشت و نمی‌توانستند جمعی با هم دسته شده قافله بشوند. به هیئت اجتماع حرکت نمایند، زیرا که از یکدیگر اطمینان نداشتند. مثلاً می‌آمدند در بیابان، حسابی که در کار نبود، ترسی که از حاکمی و پادشاهی نداشتند، هر کدام زورشان به یکدیگر می‌رسید مال و اموال او را می‌گرفتند. چقدر قتل

واقع شد. چه ناموس‌ها به باد رفت، چه تعدی‌ها به زن‌های مردم شد. چه خون‌ها ریخته شد. مدت‌ها در اصفهان و شهرهای دیگر دکان و بازار نبود. در دکان‌ها بسته، خالی، ابداً جنسی در او نبود. همچنین کسی بوده، دیده پیش از همین شاهنشاه همایونی خلدالله ملکه و دام دولته العالی، مردم در بیابان معدود قلیل نمی‌توانستند حرکت نمایند. باید با جمعیت کثیر با هم یکدست همراه بشوند تا بتوانند عبور کنند. در همین راه عبدالعظیم، نیم ساعت به غروب مانده کسی جرأت عبور در این راه نداشت. قطاع الطریق می‌زدند و می‌کشتند و می‌بردند مال مردم را؛ چون کهنه شده مردم از خاطرشان رفته، تا قدر این پادشاه و این دولت روزافزون را بدانند و از دعا کردن غفلت نمایند. نعمتی از امنیت بهتر نیست. چنانچه فرموده‌اند: نمتان مجهولتان، الصحه و الامان. محض قافیه صحت را مقدم داشته و الا باید امان را مقدم بدارد. اینها را از برای این عرض کردم تا دلیل باشد بر فرض دعای پادشاه» (تأکید از ماست) (۱۳)

۳- حکمت سرچشمه صدق و عدل

در بررسی اندرنامه‌ها و آثار سیاسی تاریخ ایران و خصوصاً دوره قاجاریه، کمتر اثری را می‌توان یافت که عدالت را به عنوان اصلی محوری در حکومت‌داری مطرح نکرده و بر ضرورت تحقق آن در جامعه تأکید نرزد. جایگاه محوری عدالت در این آثار و نیز تفکیک ناپذیری آن از حکومت مطلوب در اندیشه‌های سنتی جامعه ایران، دو منشاء اصلی داشته است. نخست مقام محوری عدالت در اندیشه دینی و حکومت آرمانی اسلامی و تأکیدات گسترده روایات اسلامی بر ضرورت تحقق عدل در حاکم و حتی در امام جماعت، و سپس مفقود بودن عدالت در تمام پهنه ایران از دوره باستان گرفته تا تمام دوران اسلامی. ماحصل آن تأکیدهای نظری و این غیبت گسترده عینی کافی بود که عدالت را تبدیل به آرمان سیاسی جامعه ایران نماید و به آن مقام محوری در بحث‌های سیاسی بدهد. بی‌گمان اگر با تحول اندیشه سیاسی در دوره مشروطه و تحت تأثیر فلسفه سیاسی مغربی، «آزادی» در جایگاه محوری قرار نمی‌گرفت و این آرمان و حرمان به حق روشنفکری، به عنوان درد عمومی و آرمان ملی تبلیغ نمی‌گردید، چه بسا با عنایت به آن سابقه تاریخی و پیوند عینی و ملموس عدالتخواهی با زندگی تهنی از عدالت مردم ایران، عدالت همچنان در جایگاه محوری خود، در آرمان سیاسی جامعه ما باقی می‌ماند و در همه حال مردمی که دردشان در درون نظام‌های حکومتی توتالیتر و خفقان‌زا، فقدان آزادی نبود، بلکه عدالت

بود، همچنان عدالتخواهی را در محور فلسفه سیاسی خویش و آرمان حکومتی خود نگاه می‌داشتند و به دنبال شعار آزادیخواهی روشنفکران ره نمی‌پیمودند.

با عنایت به محتوای رساله ذوالریاستین، شک نداریم که او زشت‌ترین و رسواترین شیوه مداحی را در تبلیغ سلطنت ناصری، آن هم برای فراعنای آوردن هفتاد تومان پول برگزیده است. برای اذعان به مقام محوری عدل در اندیشه ایرانی و از جمله ایرانیان دوره ناصری، همین بس که سلطنت‌گرایی در حد گستاخی ذوالریاستین که تمام تلخی‌ها و سیاست‌های دوره ناصری را انکار کرده است نیز، ناگزیر می‌گردد تا برای تبلیغ شاه، به مقوله و مفهومی با ارزش، چون عدالت توسل جسته و ضمن ستایش عدالت، ناصرالدین شاه را متصف به این صفت کند. اگر چه شیوه ذوالریاستین و مبانی استدلال او برای اثبات ارزش عدالت و سرچشمه آن، همانند شخصیت خود سست و ضعیف است، اما به هر حال سخنی است که در راستای مطالعه اندیشه سیاسی دوره ناصری ناگزیر از توجه به آن هستیم. ذوالریاستین برای جلب عنایت خواننده به عدل، سخن را با توصیف ارزش اخلاق «صدق» آغاز می‌کند و از طریق وصف این فضیلت اخلاقی به عدل و از طریق صدق و عدل، به سرچشمه آنها از دیدگاه خویش، یعنی حکمت می‌رسد. به اعتقاد ذوالریاستین، صدق را خداوند آفریده است تا «لیمیز الله الخبیث بالطیب». به همین دلیل است هر کس دارای صفت صدق باشد، تمام صفات رحمانیت در نهاد او تحقق خواهد یافت و کلیه صفات شیطانی از وی دور خواهد گردید. دو آیه زیر مبانی استدلال نویسنده را تشکیل می‌دهند:

«فی معقد صدق عند ملیک مقتدر» قمر ۵۵ و «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله [کونوا مع الصادقین] توبه ۱۱۹، نویسنده پس از نقل این دو آیه که بر صحت ادعای او دلالت روشنی ندارد، باز هم بدون دلیل فقط با ادعا نتیجه می‌گیرد که: «اینجاست که کمال صدق با درجه نبوت مقابل است» (۱۴) و چون صدق پیمان روز الست است «لیسئل الصادقین عن صدقهم». نهایت نتیجه آنکه: «و از این صدق تولید می‌شود عدل و عدل از اخلاق انبیاء و صفات پسندیده ایشان است و به ذات پروردگار مخصوص است.» (۱۵)

از آنجا که به اعتقاد ذوالریاستین، «عدل امریست که امثال آن بر تمام خاص و عام لازم است و واجب است [باید] همه کس به این صفت موصوف باشد [زیرا] که تمام انبیاء، اولیاء حق بدان مأمور بودند و این صفت، صفتی است که هر کس دارا باشد، نفع آن عاید

خود او می‌شود و آخر فایده و جزای آن بهشت است و بی‌عدالتی جزای آن جهنم است.» (۱۶)

لازم و ملزوم بودن «صدق» و «عدل» در اندیشه نویسنده، باعث شده است که او نتیجه بگیرد که هر دو از عین حکمت هستند و هر که از صدق و دل برخوردار باشد، دارای حکمت خواهد بود. ذوالریاستین ادامه می‌دهد که چون آیه: فاستقم كما امرت ولا تتبع اهلناهم بر «مهمتر عالم، پیغمبر خاتم 6» نازل شد، آن حضرت بعد از نزول آیه چند روز نیارمید که مبادا در عدالت بتواند استقامت نماید (۱۷). ماحصل تمام این اقدامات در توصیف عدل و تقبیح عدل، جز این نیست که نویسنده می‌خواهد نتیجه بگیرد که تمام سخنان و نوشته‌های او مبتنی بر دلیل و برهان است و نتیجه تمام براهین آنکه: ناصرالدین شاه عادل است. چنین است استنتاج نهایی او از تمام آن مقدمات.

«پس بحمدالله آنچه در این کتاب در وصف و اوصاف پادشاه اسلامیان نوشتم از روی دلیل و برهان بوده و می‌باشد. مثل اینکه مدعی شدم که پادشاه اسلام عادل است و دلیلی که دارم این است که کلیه در بی‌عدالتی/ کذا فی الاصل / از شدت عجز و عدم قدرت و پریشان حالی است. مثلاً آدمی فقیر است، پریشان است، مخصوصاً پول می‌گیرد که بدهد به کسی، معطل می‌شود بر می‌دارد و خرج می‌کند. امانت نزد او می‌گذارند، خیانت می‌کند، پول می‌گیرد عملی را بجا آورد، نمی‌آورد. کسی از او طلب دارد نمی‌دهد. پول می‌گیرد، شهادت دروغ می‌دهد. عهده مطالب از عجز و احتیاج است و اما سلطان هیچ یک از این احتیاج‌ها را ندارد، اینست که می‌توان گفت از این حیث عدالت قهری دارد و قهراً عادل است. ذالک فضل الله یوتیه من یشاء.» (۱۸)

۴- وجوب عینی دعای پادشاه

ذوالریاستین در بحثی تحت عنوان «در موحد بودن پادشاه» از طریق سلسله مقدماتی که در حقیقت دلایل او را تشکیل می‌دهند، به وجود عینی دعای پادشاه می‌رسد و به تبلیغ وجوب کفایی آن دعا بسنده نمی‌کند. نخستین بحث او اثبات موحد بودن پادشاه است. به اعتقاد او چون شرک از عجز و احتیاج سرچشمه می‌گیرد و پادشاه از این خصایص مبراست، «پس هر کار خیری و عملی کند محض رضای الهی است، پس موحد است.» (۱۹)

نکته شگفت‌انگیز که یا از بلاهت نویسنده سرچشمه می‌گیرد و یا از سر تجاهل اوست،

این است که وی در ادامه همان سخنان بالا، تواضع در مقابل مردمان ثروتمند را به استناد موافق آیات و احادیث، شرک می‌داند و درست متعاقب همین سخن، شرک خویش را در قالب عبارات و تمنای زیر از ناصرالدین شاه اعلام می‌دارد. می‌نویسد:

«ما فقیر بیچاره‌ها هستیم تا محتاج صد دینار بشویم، باید صد تعظیم و کرنش مردمان ملی صاحب چیز را بکنیم و هزار تملقاتی که خداوند راضی نیست می‌نمائیم، شاید وقتی از او منتفع شویم و این امر موافق آیات و احادیث شرک و کفر است. چنانچه فرموده‌اند اگر کسی تواضع کند مرد مالدار را به جهت مالش، فذهب ثلاثدینه، ثلث دینش می‌رود. اما پادشاه که این دردها را و این کارها را نکرده و نمی‌کند. پس از این قرار باید به این دلیل موحد و خداشناس و خداپرست باشد. باید از شاه التماس دعا نمود. ای پادشاه بشکرانه اینکه خداوند این نعمت استغنا را به جنابت مرحمت فرموده، نزد خداوند استدعا نمائید که این هفتاد تومان قرض پیرمرد دعاگوی عاجز را مرحمت بفرمائید که این قدر شب و روز مضطرب نباشم و به طور آسودگی در مقام دعاگویی باشم.» (۲۰)

پس از اثبات موحد بودن شاه، ذوالریاستین با ادعای ارائه دلیل برای هر سخن خود می‌نویسد که چون ناصرالدین شاه از امت پیغمبر آخر زمان است و پیامبر آخر زمان شاهنشاه انبیاست، «لهذا باید پادشاه امت پیغمبر هم شاهنشاه بوده باشد» (۲۱)

سخن نهایی نیز اینکه: چون پادشاه مظهر امنیت می‌باشد و به واسطه امنیت علماء ائمه جماعت، مردمی که شب‌های رمضان همراه همسران خود به مساجد می‌رود و با آسودگی باز می‌گردند، بنابراین حضرت ظل‌الله در آن اجر و ثواب مردم شریک هستند و به همه آنها ذی‌حقند و برای هر فردی جداگانه دعای پادشاه واجب است. «و این دعای پادشاه واجب کفایی نیست که بگوییم یکنفر دعا کرد کفایت می‌کند، بلکه وجوب و فرض عینی است و بر همه کس لازم است.» (۲۲)

۵- در رد ایراد جهال بر پادشاه

با خاتمه دوره چهارساله امیرکبیر که دوره رشد نسبی اقتصاد زراعی و تجاری ایران بود، عصر تکوین، تعمیق و استمرار بحران‌های اقتصادی دوره ناصری فرارسید. هفت سال صدارت میرزا آقاخان نوری که جز در اندیشه برکشیدن خاندان و وابستگان خویش و جلب رضایت عناصری چون خود نبود، (۲۳) مقدمه‌ای بود بر انحطاط گسترده کشور و سرفصلی برای بروز بحران‌های عمیق اقتصادی، خصوصاً کمبود نان و ارزاق عمومی و بروز قحطی

و بیماری (۲۴) درست است که بحران اقتصادی، مهمترین و بارزترین خصوصیات دوران فترت ده ساله است و از عمده‌ترین عوامل آن خشکسالی و قحطی است، اما جز عامل خشکسالی که بلای مکرر اقتصاد زراعی مشرق زمین است و از دایره اعمال سیاست‌های اقتصادی دولت‌ها خارج بود، تمام زمینه‌های بحران مذکور در دوره حکومت میرزا آقاخان نوری فراهم گردید. با تشدید بحران و خشکسالی سال ۱۲۷۷ که با فاصله دو سال تا سال ۱۲۸۸ تکرار می‌شد، نه تنها اندیشه اجتماعی به سوی انتقاد و پرخاش از حکومت متمایل‌تر شد، بلکه مردم را به سوی اعتراض‌های متعدد، اما پراکنده و درگیری با عوامل دولت نیز سوق داد.

گزارش‌های موجود در منابع بیگانه از فقر و فاقه عمومی و نیز مرگ و میرهای ناشی از وبا که بلای مضاعفی به شمار می‌رفت، تکان دهنده است به موجب یک گزارش در تهران و مضافات نزدیک به صد هزار تن مردند و کسی به شست و شوی آنان دست نمی‌گشود. همچنین در ولایات از خوردن گوشت سگ و گربه پرهیز نداشتند.» (۲۶)

با چنین زمینه گسترده‌ای از قحطی و مرگ و میر در شعبان ۱۲۷۷ قمری، نخستین عصیان عمومی برای درخواست نان پدید آمد و منجر به بسته شدن دروازه‌های تهران گردید. این در حالی بود که شاه از شکار باز می‌گشت و انتظار طغیان عمومی، به خصوص زنان تهران را نداشت. شاه خشم خود را متوجه کلانتر شهر کرد و دستور داد تا طناب بر گردن وی اندازند. اقدام بعدی برای آرام کردن مردم و انتقال گناه فقر و گرسنگی مردم از گردن شاه به دوش دیگران آن بود که به دستور شاه کدخدایان محله‌های شهر را احضار کرده و به چوب و فلک بستند. عصیان ماه شعبان فروکش کرد. اما چون گرسنگی مردم استمرار داشت، ماه بعد نیز شورش وسیع دیگری اتفاق افتاد. این بار زنان از شدت گرسنگی، جامه صبر و خانه‌نشینی دریده بودند، در جمعی متشکل و قریب دو هزار نفر به خیابان‌ها ریختند. استمرار بحران سال‌های بعد باعث شد تا ناصرالدین شاه به صدارت میرزا حسین خان سپهسالار امید بسته و او را به قدرت رساند، اما ریشه‌دار بودن بحران و سوء سیاست‌های شاه و تذبذب او در اصلاحات و حمایت از اصلاح طلبی و سیاست اعطای امتیازات عدیده به روس و انگلیس و... بر وسعت و عمق بحران‌های مالی افزود و در کنار طبقات عمده شهری بدنه اجتماعی جامعه و عامه مردم نیز به آشکار کردن انتقادات خود به شاه و دولت افزودند. مجموعه این انتقادات در قالب نظم و نثر و با تفاوت

ارزشی در شکل و محتوا، گنجینه ارزشمندی را پدید آورد که باید در جای خود به بررسی آنها پرداخت و اندیشه سیاسی و اجتماعی موجود در بطن آنها را باز شناخت. اقدام ذوالریاستین در اختصاص قسمتی از کتاب خود رد ایراد جهال بر پادشاه، هم نشانه سمت-گیری مستقیم انتقادات مردم به سوی شخص شاه است و هم حاکی از گستردگی آنها در جامعه. اگر چه ذوالریاستین تنها به تعداد محدودی از انتقادات گسترده جامعه به شاه اشاره می‌کند، اما همین طرح انتقادات و اقدام به پاسخ آنها، آشکارا مؤید گستردگی اندیشه انتقادات سیاست و رفتار ناصرالدین شاه است.

بی‌گمان اگر ایرادهای مردم به شاه گستردگی و عمق نداشت و تنها در چهارچوب اندیشه طبقات آگاه جامعه محدود می‌بود، نویسنده مداحی چون ذوالریاستین، ناگزیر از طرح آنها نمی‌گردید و با خصیصه مداحی افراطی خاص که در او سراغ داریم، به قلمفرسایی در باب رضایت عامه مردم از شاه مبادرت می‌کرد. ذوالریاستین تمام انتقادات مردم به شاه را در قالب چهار انتقاد زیر محدود ساخته و با بیان آنها، سعی در ارائه پاسخ نموده است. به اعتقاد او این ایرادات را «مردمان جاهل نادان که عقل گوسفندی ندارند» مطرح می‌سازند و از «شدت نادانی جهالتی که دارند در امر سلطنت و پادشاهی که از جانب امام 7 منصوب است و بی‌حکمت امری را اقدام نمی‌فرمایند» دخالت می‌کنند. چهار ایراد آن مردم جاهل به شاه به شرح زیرند:

«چرا شاه عمارت می‌سازد، چرا اینقدر در بیابان‌ها خرج بنایی می‌نماید. چرا همه روزه سوار می‌شوند، چرا زیارت می‌روند، چرا فرنگستان می‌روند، چرا به مقرب الخاقان عزیز-السلطان محبت می‌ورزند. دیگر نمی‌داند این بیچاره که هر یک از این امورات چه فایده‌ها، چه ثمرات در آنها مترتب است که هزار یک آنها را کسی نمی‌داند. کسی نمی‌فهمد مگر خود سلطان.» (۲۷)

محورهای پاسخ ذوالریاستین به ایراد نخست به شرح زیر است:

پیش از دوره ناصری، غالب جاه‌های تهران خرابه و مزبله دان و پر از کثافت بود؛ در شمس‌العمارت قبل از ساختن عمارت حالیه، به جای خیابان خندقی وجود داشت که کثافت و مردار را در آنجا می‌ریختند. اگر غروب می‌شد، از شدت خرابه بودن کسی جرأت عبور نمی‌کرد و او را لخت می‌کردند؛

تهران در سابق دهی بود، شهری نداشت و در نظر حضرات خارجه، خیلی سبک و

خفیف بود اما اکنون بزرگ و وسیع شده است؛ (۲۸)
بنابراین: ایراد بر عمارت و تعمیر و غرض اشجار و احداث خیابان‌ها عین مصلحت و ایراد بی‌خردان بی‌جا و بی‌محل و فضولی است.

نویسنده ایراد دوم، یعنی سواری شاه را چنین پاسخ می‌دهد:
ای بدبخت نفهم کلانمندی... چرا خودت میل به گردش داری و گاه به جای رفتن به سر کسب و کار، مخفیانه از عیال خود به شمیران می‌روی، ولی پادشاه که با این عظمت و جلالت قدر، با این سپاه و لشکر با آن نعمت‌ها و با آن عمارت‌ها با این مصلحت‌های سلطنتی، که ثمرات کلیه از این سواری، از برای دولت دارد و هزار گونه فواید از برای رعیت دارد، نباید سوار شود؟ پادشاه باید چند روز یکدفعه سوار شود تا رعیت او را ببینند، چه بسا مطالبی است که موجب اصلاح امور رعیت است، در سواری انجام می‌گیرد، رعیت می‌توانند پادشاه را دیده و به او عریضه بدهند. اگر قلب مبارک شاه با سواری شاد شود و پادشاه خوشحال گردد، تمام مردم شاد و خرم خواهند شد. اگر شاه بسط ید داشته باشد، تمام مردم بسط ید خواهند داشت. الناس علی بدین ملوکهم، قلب پادشاه که از رعیت مکدر شد هیچ امری از امور رعیتی صورت نمی‌گیرد. (۲۹)

اما فواید زیارت رفتن پادشاه: تفرج هم و غم پادشاه را می‌برد؛ آنهمه عملجات و اشخاص متفرقه که همراه اردوی کیوان شکوه حرکت می‌کنند، به اجر زیارت و ثواب اخروی خواهند رسید؛ اهالی مشاهد مقدسه و زیارت نامه‌خوان‌ها به فیض‌ها و پول‌ها می‌رسند؛ بعضی تعمیرات که موجب زیادتی شکوه و ترویج آن روضات می‌شود، به عمل می‌آید. (۳۰)

جواب جهال از جهت سفر اعلیحضرت اقدس شهریاری به فرنگستان: گرچه معروف است که دریا به دهن سگ نجس نمی‌شود، ولی برای آنکه ایراد کنندگان بر بعضی فواید و ثمرات مسافرت شاه به فرنگ آگاه شوند و در مقام معارضه با عقل کل و سلطان مالک الرقاب که منصوب است از جانب امام عصر برنمایند، آنها را بیان می‌کنم.

اهالی فرنگستان بر هیبت و سطوت پادشاهی ناصرالدین شاه پی‌می‌برند؛ پادشاه از امورات و کیفیات مخفیه سلطنتی آنها و قواعد و اسباب و نظم فرنگستان آگاه می‌شود و این باعث عهد و وفا اخوت و برادری با آنها شده و میان مملکت ما و آنان جنگی پیش نخواهد آمد؛

دست ولایت روی سلطنت است. اگر پادشاه رأیش قرار گیرد در امری و مطلبی که مصلحت رعیت نباشد، صاحب ولایت نمی‌گذارد.

«پس معلوم شد به این دلائل که رأی سلطان در این امورات مذکوره رأی صواب بوده و کسی را نمی‌رسد در مقام چون و چرا در امر سلطنت برآید.» (۳۱)

دفاع ذوالریاستین به انتقاد مردم از ناصرالدین شاه برای بازی با عزیز السلطان، از تمام پاسخ‌های وی سست‌تر و نشانه بساطت اندیشه و عقل نویسنده است. به عقیده او توجه به عزیز السلطان و پول‌هایی که صرف عزیز السلطان می‌شود، در حقیقت صرف بچه‌های یتیم یا فقیری می‌گردد که با عزیز السلطان بازی می‌کنند. پادشاه که امین السلطان نیست که فقیرها اطراف کالسه‌اش را بگیرند و او به هر یک از آنها پول مرحمت کند. او باید عزیز السلطان را مصدر و سبب این کار قرار بدهد.

حکمت دیگر عزیز السلطان این است، قدرت نمایی خداوند است که می‌خواهد بگوید اگر بخواهم این چنین طفلی را به این مقامات می‌رسانم.

حکمت دیگر نیز شاید این باشد که باید قلب مبارک سلطان همیشه مشعوف و شاد باشد. ذوالریاستین که تمام هدفش در این نوشته جلب رضایت شاه و دریافت هفتاد تومان پول است، در انتهای بحث خویش، حتی از بهره‌گیری از رفتار و شخصیت سخنان پیامبر برای تبرئه شاه نیز ابائی ندارد. او می‌گوید وقتی پیامبر به عایشه می‌گفت: کلمینی یا حمیرا یا شعلتنی یا حمیرا. یعنی حمیرا مرا دریاب و به صحبت‌های دنیبایی مشغول کن چرا که پادشاه نباید از طریق مجالست با عزیز السلطان مشعوف گردد! (۳۲)

بررسی نوشته ذوالریاستین را برای درک دقیق‌تر حد شعور سیاسی و دینی و اجتماعی وی با نقل آخرین عبارات وی به پایان می‌بریم. او می‌نویسد:

«شاه ولی نعم است. پادشاه ذی‌حق است. پادشاه عزیز کرده خداست. پادشاه مالک الرقابست. پادشاه بقولی اولی‌الامر است. پادشاه از جانب امام منصوب است. بی‌احترامی، بدزبانی، سوء رفتار، سوء کردار نباید رفتار نمود که امام راضی نیست. حقیر فقیر که به اجتهاد خود و دلیل‌هایی که نوشته شد، دعای پادشاه را واجب می‌دانم و دائم هم در دعایش مشغولم، اگر هم بشنوم کسی بدگوئی می‌نماید، خدانکرده قوه داشته باشم او را تنبیه، و الا به وعظ و نصیحت او را ساکت می‌نمایم زیرا که ذی‌حق است، ذی‌حق است، ذی‌حق است. اللهم احفظه بمحمد ص» (۳۳)

پی‌نوشت

۱. ذوالریاستین، در بیان دلایل و براهینی که باعث وجود دعای شاهنشاه می‌شود. خطی، ورق ۳۱.
۲. ذوالریاستین، ورق ۴.
۳. کذا فی الاصل.
۴. ذوالریاستین، ورق ۵ ب.
۵. ذوالریاستین، ورق ۶، آ.
۶. مجموعاً هفتاد تومان، ورق ۱۹، ب.
۷. ذوالریاستین، ورق ۱۱ ب، ورق ۱۲ آ.
۸. ذوالریاستین، ورق ۶.
۹. ذوالریاستین، ورق ۶-۷.
۱۰. ذوالریاستین، ورق ۷-۸.
۱۱. ذوالریاستین، ورق ۸-۹.
۱۲. ذوالریاستین، ورق ۱۲-۱۳.
۱۳. ذوالریاستین، ورق ۱۶ ب.
۱۴. ذوالریاستین، ورق ۱۶ ب.
۱۵. ذوالریاستین، ورق ۱۶ ب و ۱۷، آ.
۱۶. ذوالریاستین، ورق ۱۷ ب.
۱۷. ذوالریاستین، ورق ۱۸.
۱۸. ذوالریاستین، ورق ۱۹، آ.
۱۹. ذوالریاستین، ورق ۱۹.
۲۰. ذوالریاستین، ورق ۲۰.
۲۱. ذوالریاستین، ورق ۲۱، ۲۲.
۲۲. صدر التواریخ، ص ۲۴۰.
۲۳. آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱، ص ۷۸.
۲۴. همانجا، ص ۱۲۰.
۲۵. همانجا، ص ۱۲۰.
۲۶. آدمیت، پیشین، ص ۱۲۰.
۲۷. ذوالریاستین، ورق ۲۳.
۲۸. ذوالریاستین، ورق ۲۲-۲۴.

۲۹. ذوالریاستین، ورق ۲۴-۲۵.
۳۰. ذوالریاستین، ورق ۲۷-۲۸.
۳۱. ذوالریاستین، ورق ۲۹-۳۱.
۳۲. ذوالریاستین، ورق ۳۲-۳۳.
۳۳. ذوالریاستین، ورق ۳۲-۳۳.

